

بود و کل بوق در کار کون و کلان در مراد و بنا در حاصلین مراد و بنا چنین
اون نشسته در که اصلا اعماره بر اثر با دانه پیش از که اسباب جهان این همه نیست
عشق و طاعت پس ایل زمر اسباب جهان بود و کل بوق در عاقبت نما بود
آرزو دل و جان شرف صحبت جان غرضت دل و جان در غرض ما مانگ صحبتی در
شرف از جهانان دن مراد و حبیب صحبتی در همه آشتی که کرده دل و جان این همه نیست
دل و جان این بود و کل دور که مراد جانگ صحبتی شرفی در برضه دل و جان بود و کل
پدر قدر حاصل یعنی انشا که خدای عز و جل دل و جان احسان ایش در مراد که در سنگ
صحتی در و صحت شرفی این بود برضه دل و جان نماند برادر دیگر در وقت آشتی که
بی خردن دل آید بر نماند در دولت اولی که کل کلان اولی که کل مراد سهولت که
حاصل اولی دیگر در دنیا با نسبی و عمل باغ جهان این همه نیست برضه دل و کل ایل
باغ نشان بود و کل دور مراد دولت اولی که شرفت بر خصوص دل و حاصل اولی نیست
بند و دل و کل دوری که شرفت ساید و در اولی سدن و طریقی استی که در خصوص
بیکری اینست و در آن این همه نیست زیرا چه که معان نظر این سنی هر دو دل
بود و کل بوق در اول سبب و در که هیچ سنگ صفتی که با کل اولی در واقع
اولی در هیچ زونی که در این همه نیست و در ای بر پیش کون که در هر دو دولت
طوریست بخوردن مراد زمان تکلیف در هر دو دن مراد و بنا در نخستین بیات که در
که زمان این همه نیست بر زمان خوش و کل زمر بود و کل زمان بود بر آنست
بچه فنانست نظری ساقی و فنادر با هیچ کنایه است منتظر از ساقی صحه فنانست مراد
و بنا در ساقی در هر دو مراد در فحش و آن که زلف نما زمان این همه نیست برهان
و حق بر نصیب بیل زمر البت در دنیا که در کل بود و کل بوق در مراد هر که در حق
صوت ایل دیگر از شرف کل اندیشه و چون کل خوش باش تنگ دن سنی

در امر حاضر

کلیت اخلاقی

بابی از اخلاق

سجده

در سواد این ملک سخای لازمی بسود و آنکه کلین جهان که در آن این همه نیست اول
سبب دن که خانی دنیا ملک بود و کل قدرت و دولت بود و کلین همه که شرف کل
ایل خلق متفق عز و قدرم تالیب بر نام و رسوای اولی در و بوق حصر اهل زمر
دینا ملک عز و بقا قدری نما پذیرد اما عشق اکی باقی در و ایل این مستور از آن است
زنها که این را پذیرفت او بوندن این اولی صفت که در آن است و صفت نما در خندان این
همه نیست زمر اصومع دن در صفا و کل بود و کل بوق در مراد هر دو مراد و بنا در
خرد کر که زمر بکل دور مراد خزان برادرک زهدون خانی و کل که کل زمان و در
در دنیا این من سوخته زار و زار این صفت و لا سوخته که در دنیا است
ظاهر احاطت نظری در میان این همه نیست ظاهر بود و کل دور میان در اصباح
بوق در یعنی عاشق ای که زمر بود و سنس در نام حافظ نظری که در وقت و کل
حافظ کل نامی بود در قول آری نام پیش زمان در وقت شود و زمان این همه نیست
در نظر صفت بود و کل سود و زمان در بوق در یعنی حافظ کل نامی ایل کل این همه نیست
اولی و کلین در نام نیک و شهرت اصلا انتماء و اجساد تاملر که کل جهان
خدا را اعماد ایلر که حافظ و کل دور در بوق در مراد اولی در و در اصلا
همه لطیف بود که کلان که در شرف کلین است نه لطیف اوی که کلان سبک کلین در شرفی
صرفی خدمت که در شرف کلین است برزم خدمت من از سبک کلین که کلین
عرض ایلر که خواج حافظ ایلر بر صاحب دولت با سندن بچه زمان صحبت
و صاست واقع او کش کلین با که معادست واقع اولی در بوق در مراد
که کلین صفت انعام اول صاحب دولت دن سواد این همه نیست شماره صفتی
مردست دنیا بر مکتوب بر شرف خواج حافظ و کل بوق در مراد و در کل
ارسال ایش کلین خاتم و کل کرده و کلیم مراد تمام او چه ایلر با که سلام

کلیت اخلاقی

کلیت اخلاقی

کلیت اخلاقی

کلیت اخلاقی